

The Scope of Meaning and Instances of Divine Proof: A Case Study of Imam Ali's Father, Abu Talib*

Research Article

Emamatpajouhi,
Twelfth year, vol .2
autumn & winter 2023
DOI:10.22034/
jep.2021.241889.1212
jep.emamat.ir



Seyyed Mohammad Taqi Mousavi Karamati¹ / Hassan Javadi Nia²

Abstract

A fundamental principle of Islam is the belief in divine proof, which necessitates the presence of prophets and divine leaders in the worldly life of humans. This paper seeks to explore the semantic range of divine proofs beyond just the prophets and divine leaders; simply having divine messengers and their successors does not fulfill the breadth of the principle “And for every people is a guide.” Therefore, there must be individuals other than those mentioned who fall within the semantic domain of “divine proof” and fill the gap referred to as the “period of occultation.” If this is not the case, the principle “And for every people is a guide” will never come to fruition. In this context, Abu Talib possesses characteristics that align perfectly with the essence of divine proof. The evidence categorized into two groups - manifest and hidden or conforming and consequential - demonstrates the ultimate purpose of such divine proofs. The findings of this research affirm the status of Abu Talib as a divine proof to fulfill two historical responsibilities:

Preserving the divine proofs and signs before the emergence of the Prophet Muhammad (peace be upon him); Creating the necessary groundwork for the emergence of the Prophet Muhammad (peace be upon him).

Keywords: Divine proof, Abu Talib, manifest evidence, hidden evidence.

*Date of receipt: 20/03/2024, Date of acceptance: 02/07/2024

1. Assistant Professor of Quran and Hadith Studies Department at the Teacher Training University, (corresponding author), mt.mosavi@cfu.ac.ir.

2. Assistant Professor of History Education Department at the Teacher Training University, h.javadiniya@cfu.ac.ir.

اتساع المعنى والمصداق للحجة الإلهية: دراسة حالة أبي طالب*

السيد محمد تقي كراماتي^١ / حسن جوادي نيا^٢

الخلاصة

من القواعد الخاصة بدين الإسلام، الإيمان بالحجة الإلهية، والتي تقوم على أساسها ضرورة وجود الأنبياء والأئمة الإلهيين في حياة الإنسان. وقد سعى هذا البحث إلى توسيع دلالة الحجة الإلهية لتشمل ما هو أبعد من الأنبياء والأئمة؛ لأن مجرد وجود المرسلين وخلفائهم لا يكفي لتأمين اتساع قاعدة «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». لذا يجب أن يدخل في دائرة معنى "الحجة الإلهية" أفراد غيرهم، لملء الفراغ الذي يُعرف بـ"فترة الانقطاع". وإلا فلن تتحقق قاعدة «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» أبداً. وفي هذا السياق، يتمتع أبو طالب بصفات تتوافق تماماً مع حقيقة الحجة الإلهية. وتُثبت الأدلة، التي تنقسم إلى قسمين ظاهر وخفي، أو مطابق وتزامني، غاية وجود هذا النوع من الحجج الإلهية. وقد توصل هذا البحث إلى إثبات كون أبي طالب حجة إلهية، ليؤدي هذين الواجبين التاريخيين: ١. حفظ حجج الله وبيئاته قبل ظهور النبي ﷺ، ٢. تهيئة الظروف اللازمة لظهور النبي ﷺ.

الكلمات الرئيسية: الحجة الإلهية، أبو طالب، الأدلة الجلية، الأدلة الخفية.

* تاريخ التسلم: ٢٠ مارس ٢٠٢٤، تاريخ القبول: ٢ يوليو ٢٠٢٤.

١. أستاذ مساعد في قسم تعليم علوم القرآن والحديث بجامعة الثقافة، (الكاتب المسؤول)،

mt.mosavi@cfu.ac.ir

٢. أستاذ مساعد في قسم تعليم التاريخ بجامعة الثقافة، h.javadiniya@cfu.ac.ir.

وسعت معنایی و مصداقی حجت الهی بودن؛ بررسی موردی حضرت ابوطالب*

سید محمدتقی کراماتی^۱ / حسن جوادی نیا^۲

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
امامت پژوهی، سال دوازدهم
شماره دوم، شماره پیاپی ۳۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۱
صفحه ۱۷۹ - ۲۰۵

jep.emamat.ir
DOI:10.22034/jep.2021.241889.1212



چکیده

از قواعد خاصّ دین اسلام، باورمندی به حجت الهی است که بر بنیاد آن، حضور پیامبران و امامان الهی در حیات این جهانی انسان ضرورت می یابد. نوشتار حاضر کوشیده است دامنه معنایی حجج الهی را فراتر از انبیا و امامان الهی بجوید؛ چراکه صرف وجود فرستادگان الهی و جانشینانشان، تأمین کننده وسعت قاعده «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۳ نیست. پس می باید افرادی غیر از نام بردگان، در حیطه معنایی «حجت الهی» بگنجد و خلایقی که از آن با عنوان «دوران فترت» یاد می شود، پر کنند. جز این باشد، قاعده «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» هرگز به بار نخواهد نشست. در این میان، حضرت ابوطالب برخوردار از ویژگی هایی است که با حقیقت حجت الهی کاملاً مطابقت دارد. ادله ای که در دو دسته جلی و خفی یا مطابقی و التزامی جای می گیرند، غایت وجودی این نوع از حجت های الهی را اثبات می کنند. آنچه از پژوهش حاضر به دست آمده است، اثبات حجت الهی بودن حضرت ابوطالب است تا این دو مسئولیت تاریخی را به انجام برساند: ۱. حفظ حجت ها و بیّنات الهی پیش از ظهور پیامبر ﷺ؛ ۲. زمینه سازی های لازم برای ظهور پیامبر ﷺ.

واژگان کلیدی: حجت الهی، حضرت ابوطالب، ادله جلی، ادله خفی.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۱۲.

۱. استادیار گروه آموزش علوم قرآن و حدیث دانشگاه فرهنگیان، (نویسنده مسئول)،

mt.mosavi@cfu.ac.ir

۲. استادیار گروه آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان، h.javadiniya@cfu.ac.ir

۳. رعد: ۷.

مقدمه

در منظومه باورهای مکتب تشیع، موضوع «حجت الهی» بنابر دکترین امامت، به گونه‌ای خاص از آن سخن گفته شده است. در شیعه باورمندی به وجوب تخلف‌ناپذیر وجود دائمی حجت الهی در حیات این جهانی انسان، زمینه‌ساز پایبندی به اصل «مهدویت» نیز گردیده است. اما دامنه باور به حجت الهی به اصل مهدویت و امامت محدود نمی‌گردد؛ بلکه در نگاهی فراخ‌تر، از اصول موضوعه نبوت نیز هست. این مقاله بر آن است تا ضمن بررسی قلمرو معنایی حجت الهی و فراترنگاری آن از نبوت و امامت، شخصیت حضرت ابوطالب را ذیل پرسمان حجت الهی بودن وی بازشناساند و به این پرسش پاسخ گوید که: آیا او می‌تواند به عنوان حجت الهی پنداشته شود؟ اگر چنین است، کدامین شواهد بر این ادعا دلالت دارند؟

حضرت ابوطالب از تأثیرگذارترین شخصیت‌های تاریخی است که نقش بسزایی در روند رو به رشد حرکت دینی پیامبر ﷺ در پهنه جزیره العرب فرورفته در غرقاب جهل و خشونت ایفا کرد. آنچنان این اثربخشی، برخوردار از گستردگی است که تاریخ را از بیان حضور پررنگ و سرنوشت‌ساز حضرت ابوطالب در این دوران سخت و جانکاه، ناگزیر ساخته است و این تکیه‌گاه محکم، پناه امن و پشتوانه بزرگ آنقدر برای پیامبر ﷺ مایه دلگرمی، اطمینان خاطر و امنیت بخش بود که پس از فقدانش، فرمان الهی بر هجرت پیامبر از آسمان فرود آمد. او پس از اوست که مکه برای ماندن پیامبر ﷺ، ناامن گردید. حال این شخصیت بزرگ پاک‌باخته در یاری پیامبر ﷺ با این همه سابقه درخشان، برخوردار از کدامین مرتبه و منزلت معنوی است؟ چه جایگاهی برای او در عرصه ایمان و بارگاه قرب الهی متصور است؟ چه ویژگی‌هایی به ما کمک می‌کنند تا به این پرسش برسیم؟

در این باره نگاه‌هایی شایسته اما به صورت اندک از این موضوع سخن گفته‌اند. برای نمونه می‌توان به مقاله «ابوطالب؛ برگزیده‌ای ناشناخته» نوشته حامد فرج‌پور

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ۷۰/۱۴؛ مفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة، ص ۲۸۳.

اشاره کرد.^۱ این مقاله بر اساس مفهوم و معنای «اصطفاء» در قرآن و مقامی که برای آنان تعریف می‌شود، ائمه: را جزء مرتبه نخست این مقام، و حضرت عبدالمطلب، حضرت ابوطالب، حضرت حمزه و حضرت جعفر بن ابی طالب را جزء مرتبه دوم حاضر در این مقام یا «اصطفائیه ثانیه» دانسته است. اما آنچه این نوشتار در فرایند تحقیق و روند پژوهش بر اساس گزارش‌های تاریخی و گزاره‌های حدیثی می‌جوید، بررسی ویژگی‌های معنوی شخصیت حضرت ابوطالب و ادله خاصی است که او را در جایگاهی ممتاز در میان بندگان الهی جای داده است.

معناشناسی «حجت»

«حجت» در لغت به معنای «دلیل روشن» است؛ راه مستقیمی که بر صحت یکی از دو نقیض دلالت می‌کند؛^۲ به دیگر بیان، برهان و دلیلی که خصم با آن دفع می‌شود.^۳ در قرآن چنین معنایی از آن به کار رفته است: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»^۴؛ «لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا»^۵.

وجوب حجت الهی

از میان آیات قرآنی، دوازده آیه بر برانگیختگی پیوسته و متوالی انبیای الهی در طول تاریخ اشاره دارد.^۶ از میان آیات مذکور، سه آیه بر این حقیقت دلالت بارزتری دارند: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۷؛ «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^۸؛ «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ

أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۹.

۱. فرج پور، حامد، «ابوطالب؛ برگزیده‌ای ناشناخته»، سفینه، ۲۱-۹/۴۹.

۲. راغب اصفهانی، حسین، مفردات، ص ۲۱۹.

۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۲/۲۲۸.

۴. انعام: ۱۴۹.

۵. بقره: ۱۵۰.

۶. نساء: ۱۶۴؛ مائده: ۲۸؛ انعام: ۱۳۰؛ اعراف: ۲۶، ۲۷، ۳۱ و ۳۵؛ رعد: ۷؛ نحل: ۳۶؛ طه: ۱۳۶؛

فاطر: ۲۴؛ غافر: ۷۸.

۷. رعد: ۷.

۸. فاطر: ۲۴.

۹. نحل: ۳۶.

کلینی یک بخش از کتب مهمش را تحت عنوان «کتاب الحجّة» نام گذاشته و دو باب از آن را چنین نامیده است: «أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةٍ»^۱ و «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلَانِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحِجَّةَ»^۲. همچنان که پیداست، مضمون این دو عنوان، تفسیر جزئی تری از آیاتی به دست می‌دهد که پیش از این، از آن‌ها یاد شد و وجوب حجت الهی را با وجود کمترین تعداد افراد انسانی نیز منتفی نمی‌داند.

گستره معنایی و مصداقی «حجت الهی»

در ادامه بایسته است به این موضوع پرداخت که آیا این حجت‌ها همه از پیامبرانند یا آن‌که غیر پیامبران نیز در این حیطة معنایی می‌گنجند؟ همان‌گونه که از گزاره‌های قرآنی و روایی برمی‌آید، گسست میان بشریت و نبوت، شدنی نیست؛ انسان که آفرینش حیوان آبری بی‌آب و انسان بدون هوا ناممکن است، آفریدن انسان بدون حضور پیامبر نیز مقدور نیست^۳؛ لکن واقعیت‌های زمانی و مکانی و حتی گزاره‌های دینی که تعداد انبیا را محدود گزارش کرده‌اند، غیر از این می‌گویند. پس نمی‌توان آن را به معنای تحقق عینی در میان امت حمل کرد؛ بلکه می‌تواند با نماینده و جانشین و کتاب و تعالیمش، حکم چنین قاعده‌ای روی زمین نماند.^۴ پس لزوماً انذار هر پیامبری فعلیت ندارد؛ یعنی رسیدن آن انذار و بیم به آحاد یک امت، قطعی نیست و امکان واسطه در این گذر پیام، دور از انتظار نخواهد بود.^۵ امام علی علیه السلام نیز در این باره سخنی دارد که با تفصیل بیشتری این حقیقت را به دست می‌دهد:

باری، زمین از قائم به خدا خالی نمی‌ماند؛ یا آن قائم حجت ظاهر شناخته شده است یا پنهان و ناشناخته، تا حجت‌ها و بینات الهی از میان نرود.^۶

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۴۳۳/۱.

۲. همان، ۴۳۹/۱.

۳. جوادی آملی، عبدالله، سیره پیامبران، ۴۸/۶.

۴. همان.

۵. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان، ۵۲/۲۲.

۶. «بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمِ اللَّهِ بِحِجَّةِ ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لِنَلَا يَبْطُلُ حِجْجُ اللَّهِ وَبَيْنَاتُهُ»؛ صدوق، محمد بن علی، کمال الدین وتمام النعمة، ۲۹۴/۱.

دو احتمال درباره حجت های الهی وجود دارد:

الف. همه آن ها پیامبر بودند. گروهی پایه گذار شریعت و گروهی در سلک مرّوجان آن بوده اند؛ گاهی در دو زمان و گاهی در یک زمان؛ همانند حضرت لوط علیه السلام که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام از شریعت او پیروی می کرد.^۱

ب. دیگر احتمالی که از سخن مذکور می رود این است که اکثریت این گروه را انبیا تشکیل می دادند؛ ولی در دوره فترت، جانشینان شان حقایق را برای مردم بازگو می کردند؛ آن سان که در مقطع زمانی میان حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله چنین خلائی را پر کردند.^۲

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که در فاصله زمانی حضرت عیسی علیه السلام تا ظهور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، حجت های الهی ظاهر و آشکار نبوده اند.^۳

در روایت دیگری تعبیر «عالم» را به کار می برد که حاکی از وسعت معنایی حجت غیر از پیامبران است. نوع ساختار معنایی به کار گرفته شده در سخن امام صادق علیه السلام به گونه ای است که به خوبی محدودیت معنایی حجت های الهی در وجود پیامبران را برمی دارد و از آن معنایی کلی تر با مصادیق جدیدتری می سازد. در این روایت چنین آمده است:

فاصله زمانی میان حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله پانصد سال است که در مدت ۲۵۰ سال آن، هیچ پیامبر و عالم شناخته شده ای نبود. (راوی) گفتم: مردم به کدامین دین بودند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «به دین حضرت عیسی». گفتم: حالشان چگونه بود؟ امام علیه السلام پاسخ داد: «مؤمن بودند». پس از آن گفت: «زمین هرگز از عالم خالی نمی ماند.»^۴

۱. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ۱۳۰/۳.

۲. همان، ص ۱۳۱.

۳. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ۱۶۱/۱.

۴. «كان بين عيسى وبين محمد صلی الله علیه و آله خمسمائة عام منها مائتان وخمسون عام ليس فيها نبي ولا عالم ظاهر، قلت: فما كانوا؟ قال: كانوا متمسكين بدين عيسى، قلت: فما كانوا؟ قال: مؤمنين ثم قال علیه السلام: ولا تكون الأرض إلا وفيه عالم؛ همان.

گفتنی است، احمد بن محمد بن خالد برقی در اثر حدیثی اش بابی را تحت عنوان «لا تخلو الأرض من عالم» گشوده و دوازده حدیث در آن با مضمون مذکور قید کرده است؛ اما آنچه در ادامه بیان آن مهم می‌نماید، استعمال کلمه «حجة» در دو حدیث از باب مذکور است^۱، که می‌تواند راهی روشن جهت نیل به مقصود ما در نوشتار حاضر بگشاید. این‌گونه برمی‌آید که به‌کارگیری لفظ «عالم» بر حجت‌های الهی از آن رو باشد که علم ادیان حق و پیامبران: پیشین نزد آنان موجود و مضمون از ناراستی و کجی بوده است؛ چراکه مضمون روایتی که برقی ذکر می‌کند بر چنین معنایی دلالت دارد. برای نمونه، او چنین آورده است:

علمی که با حضرت آدم عليه السلام نازل شد، برداشته نگردید و علم به صورت ارث جریان می‌یابد و هیچ عالمی چشم از جهان فرو نمی‌بندد، جز آن‌که جانشین او نیز به سان علم وی می‌داند یا آنچه را خدا خواهد.^۲

در روایتی دیگر به نقل از امام صادق عليه السلام، متعلق آن «علم» را به صورت کلی «حق و باطل» ذکر کرده است: «زمین باقی نمی‌ماند جز آن‌که در آن عالمی است که حق را از باطل می‌شناسد.»^۳ و در روایت دیگری، از مصداق آن را حلال و حرام الهی برشمرده است.^۴

ابن ابی‌الحدید ضمن آن‌که به انطباق سخن امام علی عليه السلام با عقاید شیعه اقرار می‌کند، می‌افزاید که اهل سنت آن را به «ابدال» تفسیر کرده‌اند^۵ که در روایات نبوی نیز از آن سخن رفته است:

ابدال در این امت سی نفرند، به سان حضرت ابراهیم عليه السلام؛ هرکدام از آنان دیده از جهان فرو بست، دیگری جایگزین او می‌شود.^۶

۱. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ۲۳۴/۱-۲۳۶.

۲. «إن العلم الذي هبط مع آدم لم يرفع والعلم يتوارث وإنه لم يمتهن عالم إلا خلفه من بعده من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله»؛ همان، ص ۲۳۵.

۳. «لن تبقى الأرض إلا وفيها عالم يعرف الحق من الباطل»؛ همان، ص ۲۳۴.

۴. همان.

۵. ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغة، ۳۵۱/۱۸.

۶. «الأبدال في هذه الأمة ثلاثون مثل إبراهيم خليل الرحمن عز وجل كلما مات رجل أبدل الله تبارك وتعالى مكانه رجلاً»؛ احمد بن حنبل، مسند، ۴۱۳/۳۷.

در روایتی از امام رضا علیه السلام نیز ضمن تأیید وجود ابدال در گذشته، توضیح می‌دهد که آنان همان اوصیا هستند که بدل و جایگزین انبیا بودند.^۱

ادله اثبات منزلت حجت‌اللهی حضرت ابوطالب

با بررسی گزارش‌های روایی و تاریخی درباره حضرت ابوطالب نه تنها ایمان او، بلکه فراتر از آن به روشنی جایگاه فوق‌العاده معنوی ایشان به اثبات می‌رسد. البته این ادله به دو دسته تقسیم می‌شود که می‌توان آن را به ادله «مطابقی» و «التزامی» تقسیم کرد یا از آن با عنوان «ادله جلی» و «ادله خفی» یاد نمود. ذکر این نکته لازم است که استفاده از عناوین التزامی و خفی بدین معنا نیست که از حیث استدلالی نحیف و کم‌توان باشند؛ بلکه از حیث لفظی از کلمه «حجت» در نوع استدلال التزامی و خفی استفاده نشده است.

۱. ادله مطابقی یا جلی

شیخ صدوق روایتی را نقل می‌کند که می‌تواند بر مقام حجت‌اللهی حضرت ابوطالب دلالت داشته باشد؛ اما وی آن را ناظر به شخص دیگری می‌داند که به نظر می‌رسد درخور توجه و نیازمند بازنگری جدی و اساسی است. او می‌گوید: سلمان فارسی، وصی و وصی حضرت عیسی علیه السلام بوده است و او در سازمان دینی علمای نصاری به مقام «آبی» رسیده بود. وی در ادامه خاطر نشان می‌سازد: عده‌ای به موجب تصحیف در کلمه «آبی»، آن را «آبی» قرائت کرده‌اند.^۲

این‌گونه برمی‌آید که شیخ صدوق از آن رو کلمه «آبی» را «آبی» می‌داند^۳ که در روایات به حجت‌اللهی بودن حضرت ابوطالب تصریحی نشده است و چون کلمه مزبور

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۴۸/۲۷.

۲. «أمیر المؤمنین علیه السلام سئل عن آخر أوصیاء عیسی علیه السلام فقال آبی فصحفه الناس وقالوا آبی»؛ صدوق، محمد بن علی، کمال‌الدین و تمام النعمه، ۱۶۶/۱.

۳. «آبی» نام آخرین وصی از اوصیای حضرت عیسی علیه السلام است که سلمان فارسی حضور او را درک کرد و خبر ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله را از وی شنید و به اشاره او به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله شتافت؛ برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ۲۳۵/۱.

شباهت ظاهری فراوانی با «آبی» دارد و تکرار آن در روایت بیش از «آبی» است در نظر شیخ صدوق، گمان تصحیف را قوت بخشیده است.

هرچند این شباهت ظاهر بسیار نزدیک به هم است، اما دلیل نمی شود که وجود تصحیف را در روایت بنابر بیشتر بودن یک طرف، قطعی انگاریم.

روایت دیگری که به صورت مشخص از حجت بودن حضرت ابوطالب سخن گفته، حدیثی است که محمد بن یعقوب کلینی ذکر کرده است:

از امام کاظم علیه السلام پرسید: آیا حضرت ابوطالب بر پیامبر صلی الله علیه و آله حجت بود؟ گفت: «نه؛ اما وصایای انبیا نزد او بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله سپرد.»
گفتم: وصایا را به او سپرد چون که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حجت بود؟ پاسخ داد: «اگر بر پیامبر صلی الله علیه و آله حجت بود، وصیت را به او نمی سپرد.» گفتم: حال ابوطالب چگونه بود؟ پاسخ داد: «به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و به آنچه عرضه کرده بود، اقرار کرد و وصایا را به او صلی الله علیه و آله بخشید و همان روز جان سپرد.»^۱

بر اساس آنچه معنای حدیث از آن حکایت میکند، حجت الهی بودن حضرت ابوطالب ثابت می شود؛ چراکه برای راوی اصل حجت بودن حضرت ابوطالب به موجب وجود وصایا نزد او، کاملاً روشن است؛ فقط بر آن است تا گستره آن را درک کند که امام کاظم علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن استثنا می کند.

اما شعرانی ضمن رد آن به این نکته اشاره می کند که نفی خبر، آسان تر از تکلف در تأویل آن است. شعرانی بنابر دو علت، روایت را صحیح نمی پندارد: با ضعف در سند با وجود دو راوی بدنام به نام های «احمد بن هلال» و «امیه بن قیس» که آن دو را در شمار غالیان و کذابان شمرده اند و دیگری، پیامدهای نامطلوب معنایی که

۱. «وعن درست بن ابي منصور أنه سأل أبا الحسن الأول عليه السلام أكان رسول الله صلی الله علیه و آله محجوجاً بأبي طالب؟ فقال: لا ولكنه كان مستودعاً للوصايا فدفعها إليه صلی الله علیه و آله قال: فدفع إليه الوصايا على أنه محجوج به؟ فقال: لو كان محجوجاً به ما دفع إليه الوصية، قال: فقلت فما كان حال أبي طالب؟ قال: أقر بالنبي صلی الله علیه و آله وبما جاء به؛ «کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۴۵۲/۲».

روایت به بار خواهد آورد، می باید به ضعف روایت حکم کرد؛ چراکه گمان ناروا پدید می آورد که پیامبر علمش را از تورات و انجیل و کتاب های پیشین به دست آورده است که برآیند آن، زیر سؤال رفتن نبوت پیامبر است؛ زیرا پیامبر ﷺ سی تا چهل سال تحت تکفل و تربیت او بوده است.^۱

در نقد آنچه آمد به نظر می رسد که این دلیل نمی تواند به صحت معنایی روایت آسیبی زند؛ چراکه همین شبهه با وجود سلمان فارسی نیز به میان می آید؛ زیرا شیخ صدوق بر این باور است که سلمان فارسی، وصی و وصی حضرت عیسی ﷺ بوده است.^۲ شایان ذکر است، شیخ صدوق این واقعیت را از روایاتی که دلالت دارند آخرین وصی حضرت عیسی ﷺ فردی به نام «آبی» بوده، برداشت کرده است؛ چراکه در روایتی از امام صادق ﷺ می آورد که اوست که به سلمان خبر می دهد پیامبر خاتم ﷺ ظهور کرده است.^۳ وانگهی نمی توان به این بهانه که هر آنچه سایه ای از شبهه آورد، آن را طرد کنیم. اگر چنین بود، قرآن نمی بایست این گونه از تورات و انجیل و حضرت عیسی ﷺ و حضرت موسی ﷺ یاد کند. افزون بر این، دریافت حقیقت ادیان پیشین توسط یک پیامبر با واسطه پیامبری دیگر، هیچ اشکالی را بر شأن پیامبری وارد نمی کند؛ آنچنان که حضرت عیسی ﷺ در کنار حضرت زکریا ﷺ بالید و حضرت موسی ﷺ در کنار حضرت شعیب ﷺ ده سال درس نبوت آموخت؛ با این حال، مقام حضرت موسی ﷺ و عیسی ﷺ با مقام حضرت زکریا ﷺ و حضرت شعیب ﷺ قابل مقایسه نیست.

هرچند ضعف سندی روایت پابرجاست، با وجود ادله دیگری که در ادامه از آن سخن خواهیم گفت، مضمون روایت تأیید می شود.

۱. «أكان رسول الله ﷺ محجوجاً بأبي طالب؟ فقال: لا ولكنه كان مستودعاً للوصايا فدفعها إليه ﷺ قال: فدفع إليه الوصايا على أنه محجوج به؟ فقال: لو كان محجوجاً به ما دفع إليه الوصية، قال: فقلت فما كان حال أبي طالب؟ قال: أقر بالنبي ﷺ وبما جاء به»؛ همان، ص ۴۵۳.

۲. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین وتمام النعمة، ۱۶۶/۱.

۳. همان، ۶۶۵/۲.

۲. ادله خفی یا التزامی

همان‌گونه که ذکر شد، ادله خفی به صراحت در آن لفظ «وصی» و «حجت» به کار نرفته است؛ اما به صورت التزامی می‌شود معنای حجت را از آن دریافت کرد. ضمن این‌که از نظر روایی اختلاف نظر چندانی در اطراف آن دیده نمی‌شود. شایان ذکر است، برخی از ادله‌ای که در ادامه از آن سخن خواهیم گفت به صورت استقلالی قابلیت اثبات حجت الهی بودن حضرت ابوطالب را دارند؛ مانند وصی حضرت عبدالمطلب بودن، علم غیب و خصوصاً علم به نبوت پیامبر ﷺ، و تربیت پیامبر ﷺ پیش از آن‌که برانگیخته شود. اما پاره‌ای دیگر از ادله به صورت انضمامی می‌توانند بر حجت الهی بودن ایشان دلالت کنند؛ مانند «شفاعت» و دیگر ادله‌ای که از آن نام برده‌ایم. به دیگر سخن، هرچند این نوع ادله، امتیاز خاصی را ثابت می‌کنند، اما جز با قرار گرفتن در کنار سایر ادله، مقام حجت‌اللهی حضرت ابوطالب را به اثبات نمی‌رسانند. در واقع ادله‌ای که جنبه اختصاصی دارند، به صورت استقلالی بر مقام حجت‌اللهی حضرت ابوطالب دلالت دارند؛ اما آن ادله‌ای که جنبه عمومی دارند، بدین معنا که افراد دیگری نیز در این وجه می‌توانند شریک باشند، به صورت انضمامی مقام والای معنوی حضرت ابوطالب را ثابت می‌کنند.

۱.۲. علم غیب حضرت ابوطالب

اطلاع از غیب، نشانهای است بر پاکی و خلوص که محصول تقرب ویژه به درگاه الهی است. گزارش‌هایی که از حالات حضرت ابوطالب در دسترس هستند، آشکارا وجود چنین مقامی را تأیید می‌کنند. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، حجت‌های الهی را «عالم» نام گذاشته‌اند برای این‌که به حقیقت ادیان پیشین کاملاً واقف بوده‌اند و اصطلاحاً به همه آن حقیقت نیز «حجت‌های الهی» گفته می‌شود که عبارت است از: کتاب‌های آسمانی و پیامبران و آن‌که در منصب عالم الهی به حقیقت ادیان آگاه می‌گردد خود نیز به موجب داشتن چنین دارایی‌ای به حجت الهی متصف می‌شود؛ چراکه بی او - به تعبیر امام علی علیه السلام - حجت‌های الهی از میان می‌روند. حال یکی از این دارایی‌های مهم شناختی که نزد حجت‌اللهی

است، حقیقت وجود پیامبری است که در آینده ظهور می‌کند. سلمان فارسی به منظور یافتن پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از عالمی به سوی عالم دیگر کوچ می‌کرد تا از پیامبر آخرالزمان نشانی یابد. شیخ صدوق زمان جست‌وجوی سلمان را چهارصد سال ذکر کرده است.^۱ عاقبت نزد آخرین فردی که رفت و با تعبیر «عالم» و «آبی» از آن یاد شده است و از اوصیای پس از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بود، بشارت ظهور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به او دادند و سلمان به سوی کوی محبوبش رهسپار شد.^۲

در ادامه، با مقایسه‌ای بهتر و به صورت برهان لَمّی می‌توان به نتیجه مطلوب دست یافت. سلمان چهارصد سال به هر کوی و برزی سر می‌نهاد تا گم‌شده‌اش را بیابد. حضرت ابوطالب از روزی که پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیده به جهان گشود، او را شناخت و در کنار او بود و همه زندگی‌اش را به مدت پنجاه سال در راه حفظ او و تبلیغ رسالتش وقف کرد؛ همان‌گونه که امام علی عَلَيْهِ السَّلَام راجع به فلسفه وجودی حجت‌های الهی بیان کرد. در ادامه با عطف به قیاس اولویت، نیکوتر به نتیجه خواهیم رسید؛ یعنی با نظر به واقعیتی پذیرفته‌شده و استخراج علت آن، تأیید و حتی تقدم قضیه مسکوت کاملاً محرز می‌شود. حال سؤال این است که: آیا مقام حضرت ابوطالبی که در پنجاه سال عمرش برای پیامبر آخرالزمان از جان مایه گذاشت و از هیچ ایثاری در راه او دریغ نکرد، برتر است یا آن که فقط نام و مکان و زمان ظهور پیامبر آخرالزمان را می‌داند؟

نوع آگاهی‌ای که حضرت ابوطالب از آینده داشت، شایان توجه است؛ خصوصاً میلاد پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که طبق آنچه آمد، وجه دیگری از مقام والای حضرت ابوطالب را عیان می‌سازد. کلینی در این باره از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند: وقتی فاطمه بنت اسد خبر تولد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به حضرت ابوطالب داد، او در واکنش به این خبر، به وی بشارت فرزندی را داد که پس از سی سال به او عطا خواهد شد که هرچند به سان پیامبر مقام نبوت ندارد، اما از مرتبه خلافت و وصایت او برخوردار می‌شود. آنچه در این حدیث درخور توجه است، اطلاع کامل حضرت ابوطالب از نبوت پیامبر و وصایت امام علی عَلَيْهِ السَّلَام و زمان دقیق تولد اوست.^۳

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ۱۶/۱.

۲. همان، ۶۶۵/۲.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۴۷۳/۲.

شایان ذکر است، کلینی دو حدیث را با این مضمون ذکر کرده است.^۱ همچنین شیخ صدوق نیز روایت مذکور را بیان کرده است.^۲ در خبر دیگری آمده است:

ابوطالب در منطقه «بطحاء» تشکی داشت که روی آن می‌نشست. روزی آمد تا آن تشک نیست. به او گفتند: برادرزاده‌ات آن را برداشت. ابوطالب سوگند خورد که او روزی بر جای بلندی تکیه خواهد زد.^۳

آنچه نباید از نظر دور داشت، نوع اطلاع از غیبی است که حضرت ابوطالب از آن سخن می‌گوید: نخست، اطمینان کامل به آنچه اظهار می‌دارد و دوم، اطلاع از جزئیاتی که در گفتارش دیده می‌شود. همین امر می‌تواند شاهدی گویا باشد بر بهره‌مندی خاصی که حضرت ابوطالب از مراتب معنوی برخوردار بود که حتی او را فراتر از کسانی قرار می‌دهد که امکان چنین امری به صورت کلی برای آنان وجود دارد.

۲.۲. ارتباط با غیب

پاره‌ای از اخبار، از ارتباط مستقیم حضرت ابوطالب با عالم معنا حکایت دارند. این واقعیت نیز دلیل دیگری است بر اثبات این حقیقت که حضرت ابوطالب برخوردار از مقامی ویژه نزد پروردگار است.

هنگامی که امام علی علیه السلام در خانه خدا دیده به جهان گشود، حضرت ابوطالب از خدا خواست او را یاری کند تا نامی نیکو بر فرزندش گذارد. لوحی در دستانش قرار گرفت که بر آن، چنین از اراده خداوند خیر داده بود:

فاسمه من شامخ علی
نام او از جایگاهی بلندمرتبه است / نام «علی» از نام خداوند بلندمرتبه مشتق شده است.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۴۷۷/۲.
۲. صدوق، محمد بن علی، معانی الأخبار، ص ۴۰۳.
۳. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ۹۶/۱.
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابي طالب، ۱۷۵/۲؛ فضل بن شاذان قمی، فضائل، ص ۵۷.

۳.۲. مستجاب الدعوه

مستجاب الدعوه بودن بر وجاهت و قرب و فضیلت بندهای نزد پروردگارش دلالت دارد. این ویژگی منحصر به فرد که حاکی از ایمان استوار، یقین کامل و معرفت عمیق به ربوبیت الهی است، در وجود حضرت ابوطالب به خوبی نمایان است. آنچه سزاوار توجه و دقت است، حضور مردم بر در خانه حضرت ابوطالب برای دعا در محضر پروردگار متعال است. مردم آن روز باور داشتند که دعای ابوطالب به اجابت نزدیک است. به نظر می آید این فهم نیز حاصل قرابت روحی و وحدت معنوی او با عبدالمطلب باشد. از آنجا که عمل دعا و اجابت فوری در گذشته با نفس قدسی عبدالمطلب به چشم همگان آمده بود، این بار نیز مردم تنها راه برون رفت از سختی عذاب آور قحطی و خشک سالی را فقط با دعای حضرت ابوطالب به درگاه الهی یافته بودند؛ بدین روی، به سوی او شتافتند تا او دستی برآرد و مشکلی گشاید.^۱

۴.۲. وصی حضرت عبدالمطلب

شناخت جایگاه معنوی حضرت عبدالمطلب، یکی از نشانه‌هایی است که می‌توان طبق آن به مدارج بالای معنوی حضرت ابوطالب دست یافت.

کلینی سه روایت نقل میکند که در آن تصریح شده است که در قیامت، حضرت عبدالمطلب در سیمای انبیا محشور می‌شود.^۲

در گزارش دیگری آمده است که حضرت ابوطالب درباره پدرش می‌گوید: او عالم به کتابهای گذشتگان بود و پس از آن این بشارت را داد که از صلب او، فرزندی پا به عرصه گیتی می‌نهد که به مقام عظیم نبوت خواهد رسید و به فرزندانش امر کرد که به او ایمان آورند.^۳ همچنین آمده است که وقتی به حضرت ابوطالب خبر دادند علائم

۱. موسوی، ایمان ابي طالب، ص ۳۱۳.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۴۵۷/۲-۴۵۸.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۱۴۸/۳۵. گفتنی است، علامه مجلسی روایت مزبور را از کتابی به نام «نهاية الطلوب...» از نویسندگان اهل سنت گزارش می‌کند که البته پیش از او نیز سید بن طاووس به چنین روایتی در آثارش استناد کرده است؛ ر.ک: سید بن طاووس، الطرائف، ۳۰۲/۱.

نبوت در وجود پیامبر ﷺ نمایان است، او در پاسخ گفت که پیش از این، از پدرش عبدالمطلب چنین موضوعی را شنیده است، اما او دستور داد آن را پنهان کند تا پیامبر ﷺ از گزند دشمنان محفوظ بماند.^۱ این امر بیانگر این حقیقت تابناک است که حضرت ابوطالب محرم اسرار خاص ولی خدا بوده که شایستگی دریافت اخبار غیبی، آن هم یکی از مهم ترین خبرهای جهان آفرینش را دارا بوده است. در بیانی، عرب، حضرت عبدالمطلب را «ابراهیم ثانی» می خواندند.^۲ نوع رفتار حضرت عبدالمطلب پس از تولد پیامبر ﷺ نشان می دهد که او کاملاً به نبوت پیامبر واقف بوده است.

نکته دیگری که توجه به آن در این باره بسیار راهگشا خواهد بود، حجت الهی بودن حضرت عبدالمطلب است. طبق بعضی از روایات که افزون بر جنبه خبری شان، حاوی استدلالی بر این ادعا هستند، به حجت الهی بودن حضرت عبدالمطلب تصریح شده است. وقتی از امام رضا علیه السلام از معنای «أنا ابنُ الذی یحیتین» در گفتار پیامبر ﷺ پرسیدند، در پاسخ فرمود که این سخن ناظر به رویداد ذبح حضرت اسماعیل جد پیامبر علیه السلام، و عبدالله پدر پیامبر علیه السلام است. پس از آن امام رضا علیه السلام از پنج سنتی که حضرت عبدالمطلب بنا گذاشت و سپس در اسلام تشریح گردید یاد می کند که عبارتند از: حرام کردن ازدواج پسران بازن پدر، دیه قتل، هفت دور طواف خانه خدا، حفرچاه زمزم و نامیدن آن به حاجیان. امام رضا علیه السلام در ادامه این نکته را خاطر نشان می سازد که اگر عبدالمطلب حجت خدا نبود، پیامبر علیه السلام در قالب این معنای خاص از او با افتخار یاد نمی کرد.^۳ وانگهی روایاتی که بر صلب پاک پیامبر علیه السلام تأکید می کنند نیز دال بر این مقام ویژه هستند و از آن ها چنین استفاده معنایی شده است. علامه طبرسی در تفسیر آیه «وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»^۴ یک وجه را به صورت این معنا برگردانده است که طبق روایات رسیده، صلب

۱. یعقوبی، محمد، تاریخ یعقوبی، ۱۴/۲.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. صدوق، محمد بن علی، خصال، ۵۵/۱؛ همو، عیون أخبار الرضا، ۷، ۲۱۰/۱.

۴. شعراء: ۲۱۹.

پیامبر ﷺ از پیامبری به پیامبری منتقل گردید تا به صلب پدرش رسید.^۱ روایاتی نیز در این باره از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در دست است که همین مضمون را متبادر می‌کنند.^۲

بر اساس مطالب پیش‌گفته روشن می‌شود که حضرت عبدالمطلب مقام بسیار خاصی نزد پروردگار داشت، آنچنان‌که رفتار او ملاکی برای تشریح بعضی از احکام الهی می‌شود که این امر، جایگاه والایی به سان پیامبران برای وی ترسیم می‌کند. روایات مزبور می‌توانند تأییدگر این معنا باشند.

پس از اثبات شخصیت الهی حضرت عبدالمطلب، توجه به این نکته ما را بهتر به حقیقت مقام حضرت ابوطالب می‌رساند که در میان فرزندان حضرت عبدالمطلب، او به جانشینی پدر رسید و اوست که وارث همهٔ داشته‌های معنوی پدر گردید. شایان ذکر است، از داشته‌های گران‌بهای حضرت عبدالمطلب، وجود مقدس پیامبر خاتم صلوات الله علیه است که در آخرین توصیه‌های مؤکد حضرت عبدالمطلب، سرپرستی پیامبر صلوات الله علیه را در دوران کودکی به حضرت ابوطالب واگذار کرد^۳ و او که دارای طبع لطیف شاعرانه است، این رخداد را به شیوایی در قالب شعر سروده و برگگی دیگر از این سرگشوده است:

رأیت فیہ قرابة موصولة وحفظت فیہ وصیة الأجداد؛
پیوند خویشاوندی را دربارهٔ او رعایت کردم و به موجب وصیت اجدادم
راجع به او، از وی محافظت کردم.

حضرت ابوطالب در این شعر پرده از این معنا برمی‌دارد که سرّ حمایت بیدریغ او از وجود نازنین پیامبر صلوات الله علیه، فرمانی تاریخی است که نسل به نسل به آن سفارش شده است. با چنین شواهد روشنی که دانش حدیث و تاریخ به دست می‌دهد،

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۳۲۳/۷.

۲. همان؛ کشی، محمد بن عمر، رجال، ص ۲۲۲؛ قمی، علی بن بابویه، الامامة والتبصرة من الحیرة، ۱۲۵/۲.

۳. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین وتمام النعمة، ۷۲/۱.

۱. بیهقی، ابوبکر، دلائل النبوة، ۲۹/۲.

شیخ صدوق بیان می‌دارد که بر اساس باورهای امامیه، حضرت عبدالمطلب از حجت‌های الهی است و حضرت ابوطالب وصی اوست: «أن عبد المطلب كان حجة وأبا طالب كان وصيته»^۱.

علامه مجلسی نیز بر این باور است که حضرت عبدالمطلب وصی انبیای پیشین بوده است و جناب ابوطالب نیز وصی او گردید و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسماعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و به رسول خدا ﷺ سپرد.^۲ سید عبدالله شبر نیز بر این باور است که حضرت عبدالمطلب از اوصیای حضرت ابراهیم عليه السلام بود و حضرت ابوطالب نیز وصی او گردید.^۳

بنابراین، آنچه باعث گردید تا حضرت عبدالمطلب سرپرستی پیامبر صلى الله عليه وآله را به ابوطالب بسپرد، صرفاً رابطه نسبی ویژه میان او با پدر پیامبر صلى الله عليه وآله که از یک مادر بودند، نیست؛ آنچنان‌که ابن‌هشام در بیان این رویداد می‌خواهد چنین علتی را برای این وصیت بسازد.^۴ آنچه در بعضی از گزارشها به خوبی این همانی حضرت ابوطالب با عبدالمطلب را نمایان میکند، حضور فرزندان دیگر عبدالمطلب برای پذیرش سرپرستی پیامبر صلى الله عليه وآله است که هرکدام خواهان این مسئولیت بودند؛ اما حضرت عبدالمطلب هر یک را به دلیلی فاقد ویژگی‌های اخلاقی لازم یافته بود و آنان را برخوردار از صلاحیت لازم ندید. به ابولهب گفت: «شرت را از او بازدار!» و به عباس گفت: «خشمت او را اذیت خواهد کرد.» اما در این میان، حضرت ابوطالب را براننده این رسالت خطیر یافت و به او این مسئولیت ممتاز را سپرد. اوزاعی می‌گوید: او با تمام وجود از پیامبر صلى الله عليه وآله دفاع کرد و او را از شرّ یهود و برخی از عرب حفظ کرد.^۵ نوع محافظت حضرت ابوطالب از وجود پیامبر صلى الله عليه وآله نیز به گونه‌ای است که آن را فراتر از رابطه‌ای عاطفی نشان می‌دهد؛ زیرا اهتمام زاید الوصفی که او در انجام این

۱. صدوق، محمد بن علی، اعتقادات الامامیه، ص ۱۱۰.

۲. مجلسی، محمدباقر، حق‌الیقین، ص ۳۱.

۳. شبر، سید عبدالله، حق‌الیقین فی معرفة أصول الدین، ص ۱۷۷.

۴. ابن‌هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ۱/۱۷۹.

۵. ابن‌شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل‌ابی‌طالب، ۱/۳۶.

مسئولیت مهم با تمام وجودش به کار گرفت، فقط در انجام تکلیفی دینی و تعبدی، معنای روشنی می‌یابد. در گزارش نوع رابطه حضرت ابوطالب با پیامبر آمده است که وجود او مالا مال از محبتی فوق العاده به پیامبر ﷺ بود؛ آنچنان که او را بیش از فرزندانش دوست می‌داشت.^۱

مسعودی برای بیان این شدت علاقه، تعبیر شایان توجهی دارد؛ او با کلمه «شغف» که معادل معنایی «شیدایی و بی‌قراری» است، می‌خواهد از معنای حقیقت این دل‌باختگی خبر دهد: «فشغف برسول الله شغفاً شديداً».^۲

آثار این محبت در زندگی حضرت ابوطالب کاملاً آشکار بود. او حتی لحظه‌ای هم پیامبر ﷺ را از خویش دور نمی‌کرد و تاب دوری او را نداشت. نمی‌خواهید جز در کنار او و از خانه بیرون نمی‌رفت جز با او.^۳ در وصفی دیگر از رابطه حضرت ابوطالب با پیامبر ﷺ، تعبیر «همراه همیشگی» آمده است.^۴ او به هیچ چیز و هیچ کس به اندازه پیامبر وابسته نبود.^۵ غذاهای خوب را برای او کنار می‌گذاشت.^۶ به غذا لب نمی‌زد تا او سر سفره حاضر می‌شد و می‌گفت: «بهتر است صبر کنیم تا پسرم برسد.» اگر پیامبر هنگام خوردن غذا نبود، او و خانواده‌اش احساس سیری نمی‌کردند و هرگاه او بود، غذا طعم واقعی‌اش را نزد آنان پیدا می‌کرد.^۷ برخلاف آن روز که چشم بچه‌ها هنگام برخاستن از خواب کثیف بود، چشمان پیامبر ﷺ همیشه به سرمه و روغن، تمیز و زیبا بود.^۸ این پیوستگی و وابستگی آنچنان عمیق و وثیق بود که پیامبر در میان عرب به «یتیم ابوطالب» مشهور شد.^۹

۱. «وكان يحبّه حبّاً شديداً لا يحبّه ولده»؛ ابن سعد، محمد، طبقات الكبرى، ۹۶/۱.

۲. مسعودی، علی بن الحسین، اثبات الوصیة، ص ۱۳۵.

۳. «وكان لا ينام إلا إلى جنبه ويخرج فيخرج معه»؛ ابن سعد، محمد، طبقات الكبرى، ۹۶/۱.

۴. «وكان أبو طالب به رفيقا»؛ ابن العمرانی، محمد بن علی، الإنباء في تاريخ الخلفاء، ص ۴۴.

۵. «وصب به أبو طالب صبابة لم يصب مثلها بشيء قط»؛ همان.

۶. «وكان يخصه بالطعام»؛ همان.

۷. همان.

۸. «وكان الصبيان يصبحون رمضا شعئا. ويصبح رسول الله ﷺ دهينا كحیلا»؛ همان.

۹. همان، ص ۴۴.

آنچه در این باره بسیار درخور توجه است، نهادینه شدن این نوع رفتار در خانواده حضرت ابوطالب است. درباره فاطمه بنت اسد، همسر حضرت ابوطالب نیز چنین رفتار بزرگوارانه و کریمانه‌ای گزارش شده است. وقتی او از دنیا رفت، پیامبر ﷺ فرمود: «الیوم ماتت أمی»؛ امروز مادرم از دنیا رفت.

به پیامبر ﷺ گفتند: امروز بی‌قرار گردیدی و بی‌تاب شدی.^۲ در پاسخ گفت: «به راستی او مادرم بود. فرزندانش را گرسنه می‌گذاشت و مرا سیر می‌کرد. بچه‌هایش را گردآلود وامی‌نهاد و مرا می‌آراست.»^۳

به راستی چرا حضرت ابوطالب به جانشینی حضرت عبدالمطلب برگزیده شد؟ قطعاً ویژگی‌های اخلاقی حضرت ابوطالب در این برگزیدگی و جانشینی، مؤثرترین عامل بوده است. هرچند زندگی او دچار تنگنای مادی گردید، اما برخلاف روند فرهنگ مادی‌زده حاکم بر زندگی عرب آن روز، آقایی معنوی حضرت ابوطالب با وجود فقر و تنگ‌دستی به قوت خود باقی ماند. امام علی علیه السلام در این باره چنین می‌گوید:

پدرم با وجود فقر و تنگ‌دستی، سرور قریش باقی ماند؛ با آن‌که پیش از او سابقه نداشت تهی‌دستی بر قریش ریاست کرده باشد.^۴

در ضمن داستان سفر حضرت ابوطالب به شام و دیدار راهبی با او، آمده است: وقتی آن راهب از کاروان مکه پرسید: فرد درست‌کاری در میان شما هست؟ آنان با چنین اوصافی او را معرفی کردند: «در میان ما آقایی است که خانه‌اش محل پذیرایی از مهمان است، اسیران را از بند آزاد می‌کند و کارهای خیر انجام می‌دهد.»^۵ از این روست که در معرفی و بیان و وصف شخصیت حضرت ابوطالب از قلم پژوهشگران اسلامی، کلمات معناداری که روشنگر مقام والای اوست، تراوش کرده است:

۱. یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ۱۴/۲.
۲. «یا رسول الله لقد اشدت جزعك علی فاطمة»؛ همان.
۳. همان.
۴. همان.
۵. ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، ۹۶/۱.

عبد مناف بن عبدالمطلب بن هاشم، من قریش، أبو طالب: والد علي رضي الله عليه وعم النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وكافله ومربيه ومناصره. كان من أبطال بني هاشم ورؤسائهم، ومن الخطباء العقلاء الأباة^۱.
بنابر آنچه از مقام حضرت عبدالمطلب آمد روشن می شود که وصایت حضرت عبدالمطلب فراتر از وصیت نسبی بوده است؛ بلکه آنچه انجام گرفته بر اساس رسالتی الهی، یک مقام دینی در این وصیت منتقل شده است.

۵.۲. تربیت پیامبر ﷺ

از وجوه خاص و منحصر به فرد مقام معنوی حضرت ابوطالب، پرورش و نمو و رشد پیامبر در خانه و کاشانه اوست. این ویژگی از چنان برجستگی چشم نوازی برخوردار بوده است که از دیرباز پژوهشگران اسلامی در معرفی حضرت ابوطالب ناگزیر از اشاره به آن بوده اند؛ برای نمونه، ابن حجر در این باره چنین می گوید:

آنگاه که مرگ عبدالمطلب فرارسید، به ابوطالب درباره پیامبر ﷺ وصیت کرد و او نیز کفالت پیامبر را بر عهده گرفت و در تربیت او به نحو نیکویی کوشید.^۲

به راستی که با در نظر گرفتن مقام خاتم پیامبران و وابستگی پیامبر خاتم ﷺ به جناب ابوطالب، مقام ایشان روشن تر به نظر خواهد آمد. پیامبر ﷺ در کنار حضرت ابوطالب و زیر سایه کفالت او و تحت تربیت وی، مراتب عالی ایمان و بندگی را طبق اراده الهی در فضای قدسی خانه ابوطالب به دست آورد. از پیامبر ﷺ نیز چنین سخنی نقل شده است؛ هنگامیکه حضرت ابوطالب را دفن کردند، رسول خدا ﷺ با او چنین نجوا کرد: «ای عمو! در کودکی کفالتم را بر عهده گرفتی و مرا تربیت کردی و در بزرگسالی یاری ام نمودی.»^۳

۱. زرکلی، خیرالدین، الأعلام، ۱۶۶/۴.

۲. «ولما مات عبد المطلب أوصى بمحمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إلى أبي طالب، فكفله وأحسن تربيته»؛ ابن حجر، احمد بن علي، الإصابة في تمييز الصحابة، ۱۹۶/۷۷.

۳. «يا عم فلقد ربّيت وكفلت صغيراً ونصرت وأزرت كبيراً»؛ يعقوبی، احمد، تاريخ يعقوبی، ۳۵/۲؛ بیهقی، ابوبکر، دلائل النبوة، ۳۴۹/۲.

گفتنی است، پیوند عمیق عاطفی میان حضرت ابوطالب با پیامبر، دوسویه است و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز شدت علاقه‌اش به عمویش کم نیست؛ آنچنان که تاریخ در پاره‌ای از روایت‌هایش، از این وابستگی عمیق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عموی گران قدرش سخن به میان آورده است و همین امر حقیقتی است آشکار بر نقش حضرت ابوطالب در کنار سایر عواملی که خداوند برای آماده‌سازی او برای رسالت بزرگش در تاریخ تدارک دیده است. برای نمونه آمده است:

زمانیکه ابوطالب عزم مسافرت به شام کرد، فکر دوری او برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم سخت و گرانبار می‌نمود؛ آمد و با چشمی اشکبار زمام مرکب ابوطالب را گرفت و از او درخواست کرد تا وی را با خود در این سفر همراه کند و ابوطالب نیز مثل همیشه در برابر او سر برنتافت.^۱

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عقیل، فرزند ابوطالب، گفت:

تو را به دو دلیل دوست دارم؛ نخست، به خاطر خودت و دوم، به این دلیل که ابوطالب تو را دوست داشته است.^۲

بر اساس آنچه آمد روشن می‌شود نقشی که حضرت ابوطالب در مسیر فراهم‌سازی زمینه‌های لازم برای بعثت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایفا کرده است، به سان نقشی است که حضرت زکریا عَلَيْهِ السَّلَام در کنار حضرت مریم و حضرت شعیب عَلَيْهِمُ السَّلَام در کنار حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام ایفا کرده‌اند؛ چراکه این مقدار از وابستگی مستمّر روحی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت ابوطالب، جز با این صورت از معنا سازگار نیست.

۶.۲. مبلغ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یکی دیگر از وجوه رفتاری که در شخصیت حضرت ابوطالب نمودی روشن دارد، زمینه‌سازی او برای ظهور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. نوع رفتار حضرت ابوطالب نشان می‌دهد که او در پی آن است تا مسیر صعب‌العبور پیش رو را فراروی ظهور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بگشاید. از این روست که او گاه و بی‌گاه با خبرهایی که از آینده او می‌دهد^۳، در پی آن است

۱. مفید، محمد بن محمد، ایمان ابي طالب، ص ۳۶.

۲. صدوق، محمد بن علی، خصال، ۷۶/۱؛ صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، ۱۳۴/۱.

۳. ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، ۹۶/۱.

تا افکار عمومی عرب را آماده دعوت پیامبر ﷺ کند؛ برای نمونه، وقتی قحطی آمد و مردم به در خانه ابوطالب شتافتند تا دعا کند باران رحمت الهی باریدن بگیرد، او پیامبر ﷺ را با خود برد و در حضور همگان خدا را به او سوگند داد. وقتی باران بارید، جالب است که حضرت ابوطالب میکوشد کرامت پیامبر ﷺ را با ابزار شعر، در حافظه شعردوست عرب حفظ کند و از آن ذخیره‌ای بسازد برای فردای پیامبر ﷺ تا راه دعوتش هموار گردد:

وأبيض يستسقى الغمام بوجهه
ثمال اليتامى عصمة للأرامل؛
سیمای نورانی که با آن از ابرها باران می‌خواهند؛ آن‌که نوازشگر یتیمان
و پناه بیوه‌زنان است.

یا آنجا که به مردم خبر می‌دهد از آینده درخشان او در بزرگی و آقایی و سروری که منتظر است زمان از راه برسد. روشن است که حضرت ابوطالب در حال ایجاد نوعی آمادگی برای خبر بزرگ بعثت او در آینده‌ای نه چندان دور است.

یا آنجا که در سفر شام آثار نبوت در او را بیشتر مشاهده می‌کند و قصه راهب و خیر از آینده پیامبرانه او می‌شنود و شرح ما وقع را در قالب نظم می‌سراید تا با بهره‌مندی از ابزار رسانه شعر، آن را برای همیشه و روز مبادا مستند کند.^۲

۷.۲. ایمان راسخ

درباره ایمان حضرت ابوطالب نیز روایاتی در دست است که از بزرگی و عظمت بی‌نظیر مقام معنوی او حکایت دارد؛ برای نمونه، ایمان ابوطالب را نه با فرد، بلکه با همه خلق می‌سنجند و امام صادق علیه السلام ایمان وصی حضرت عبدالمطلب را برتر از ایمان همه خلق می‌داند:

به خدا سوگند اگر ایمان ابوطالب در یک کفه میزان باشد و ایمان همه خلق در کفه دیگر میزان، ایمان او بر ایمان همه خلق برتری دارد!^۳

۱. ابن حجر، احمد بن علی، الإصابة فی تمییز الصحابة، ۱۹۶/۷.

۲. بیهقی، ابوبکر، دلائل النبوة، ۱۹/۲.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۴/۷-۶۸.

در روایتی دیگر، مسئله انکار ایمان حضرت ابوطالب، مساوی با فروغلتیدن در آتش جهنم تلقی شده است. در این روایت فردی به امام رضا علیه السلام نامهای نگاشته و با ایشان از تردیدی که در ایمان ابوطالب دارد سخن گفته است. امام رضا علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «به راستی که اگر به ایمان ابوطالب اقرار نکنی، عاقبت تو آتش دوزخ خواهد بود.»^۱

اما چرا باید انکار ایمان حضرت ابوطالب به کفر بینجامد و بر مبنای کدام قاعده دینی است که حکم نفی ایمان ابوطالب، سر به کفر می‌گذارد؛ حال آن‌که به خودی خود نسبت بی‌ایمانی به یک نفر تا این حد سزاوار حکم سخت‌گیرانه نیست؟ به نظر می‌رسد در صورتی انکار ایمان حضرت ابوطالب با چنین پایان کفرآمیزی روبه‌رو می‌شود که او از مقامی خدایی برخوردار بوده باشد.

بیتردید وقتی ایمان حضرت ابوطالب در مقیاس با ایمان همگان جایگاهی برتر یافت، پس به همان میزان نیز علم او که از ارکان جدایی‌ناپذیر ایمان است^۲، از علم همگان سبقت می‌جوید و همین امر نیز نیکوتر مقام عالم بودن یا حجت‌اللهی‌اش را ثابت می‌کند؛ آنچنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا يَحْسَنُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءَ»^۳.

چگونگی تعامل، تبلیغ و دفاع جانانه حضرت ابوطالب از پیامبر صلی الله علیه و آله آن هم در دشوارترین لحظه‌های تاریخی غربت و تنهایی رسول خدا صلی الله علیه و آله، به روشنی از یقین ناب او به مقام برادرزاده‌اش با معرفت عمیق و تسلیم مطلق و خضوع محض در وادی ایمان حکایت می‌کند. باری، نوع رفتار حضرت ابوطالب با پیامبر صلی الله علیه و آله، چه قبل از نبوت و چه بعد از آن، گواه روشنی است بر ایمان راسخ او به وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر والاترین حدّ ایمان به آخرین فرستاده الهی دلالت دارد.^۴ در گذشته توضیح داده

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۶۸/۱۴.

۲. «تحقق ایمان در دو صورت است: ۱. تقویت شناخت؛ ۲. انگیزش میل فطری خویش به ایمان»؛ مصباح یزدی، محمدتقی، به سوی خودسازی، ص ۳۱۰.

۳. فاطر: ۲۸.

۴. «در تعریف «ایمان» آورده‌اند: عبارت است از این‌که دل چیزی را که عقل و ذهن تصدیق کرده، بپذیرد و بخواهد به همه لوازم آن ملتزم شود و تصمیم اجمالی بر انجام لوازم عملی آن بگیرد. ایمان راستین و واقعی وقتی در انسان پدید می‌آید که وی ملتزم به آثار و لوازم عملی ایمان باشد»؛ مصباح یزدی، محمدتقی، به سوی خودسازی، ص ۳۱۰.

شد که حضرت ابوطالب چگونه در کفالت و سرپرستی وجود پیامبر ﷺ از جان هم دریغ نمی کرد، آنچنان که همواره او را حتی بر فرزندانش نیز مقدم می داشت. او پس از بعثت پیامبر ﷺ نیز بر همین منوال عمل می کرد؛ برای نمونه، در شعب ابی طالب از ترس آن که مبادا مشرکان در تاریکی شب قصد جان پیامبر ﷺ کنند، فرزندانش را بر جای او می گذاشت تا پیامبر ﷺ در امان بماند؛ حتی اگر به قیمت فدا شدن فرزندانش تمام شود. بنابراین، توجه به این نکته ضروری است که سابقه حضرت ابوطالب در یاری پیامبر ﷺ پیش از هجرت مهاجران و نصرت انصار بوده است. آنچنان این فداکاری از برجستگی درخشنده ای برخوردار است که ابن ابی الحدید در قالب شعر به این واقعیت روشن تاریخی اشاره می کند که اسلام در کارزار چیرگی بر موانع پیش رویش، وام دار ابوطالب و فرزندش امیرالمؤمنین علی است:

ولو لا أبو طالب وابنه لما مثل الدین شخصاً فقاماً؛
اگر ابوطالب و فرزندش نبودند هرگز دین استوار نمی شد.

این سابقه درخشان از عمل فداکارانه دائمی در دفاع و یاری از پیامبر ﷺ، که تقریباً ۴۲ سال به طول انجامید، جز با ایمان استوار و باور عمیق قلبی معنا نمی شود. آخرین وصیت او نیز در آستانه مرگش، تبعیت می کند از همان شیوه ثابتی که در طول زندگی او جزئی جداناپذیر از همه عمرش گردیده بود؛ حضرت ابوطالب با سفارش به یاری برگزیده خدا ﷺ، دیده از جهان فروبست تا کار ناتمام او بر زمین نماند و آن آرزویی را که همه زندگی اش را به پایش گذاشته بود به سرانجام موعودش برسد.^۲

۸.۲. مقام شفاعت

مقام شفاعت حضرت ابوطالب، وجهی دیگر از جایگاه بلند او را ترسیم می کند. توجه به این نکته ضروری است که از دو جهت این مسئله می تواند افقی روشن فراروی این مقوله بگشاید: نخست، ویژگی کسانی است که از این مقام برخوردارند و دوم، نوع و چگونگی شفاعتی است که خداوند به شفاعت کننده عطا کرده است.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۸۴/۱۴.

۲. صالحی شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، ۴۲۹/۲.

طبق آنچه از بررسی های قرآنی و روایی به دست می آید، چند گروهند که خداوند اجازه شفاعت به آنان داده است؛ پیامبران، امامان، عالمان، شهیدان، مؤمنان، خواص شیعیان و... از این گروهند. به صورت مشخص نمی توان تعیین کرد حضرت ابوطالب جزء کدام دسته از این گروه های نام برده است؛ اما با نظر به نوع گستردگی اجازه شفاعت حضرت ابوطالب روشن می گردد که او مقام ویژه به سان پیامبران و خاصان درگاه الهی دارد که برخوردار از این مقام خاص گردیده است؛ بدین بیان که شفاعت، حدّ وسطی است که می تواند مقام حضرت ابوطالب را ثابت کند، چه این که دامنه شفاعت برحسب مقامی که شفیع در آن قرار گرفته است تعیین می شود. اکنون با دو دلیل می توان مقام حجت اللّهی حضرت ابوطالب را ثابت کرد: نخست، با انضمام موارد گذشته مانند وصی حضرت عبدالمطلب بودن، نوع شفاعت حضرت ابوطالب از دیگر شفیعان متمایز می گردد و دوم، ویژگی ذاتی شفاعت اوست که دامنه آن، چنان گسترده است که مقام اختصاصی وی را به اثبات می رساند. روایتی که در ادامه خواهد آمد، به روشنی پرده از رخ چنین حقیقتی کنار می زند. امام علی علیه السلام در بیان این موضوع می فرماید:

سوگند به آن که پیامبر صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت، اگر پدرم همه گناه کاران بر زمین را شفاعت کند خداوند شفاعت او را می پذیرد!^۱

گفتنی است، در روایت مزبور، امام علی علیه السلام در مقام بیان شفاعت حضرت ابوطالب نیست؛ بلکه بر آن است با استناد به نوع شفاعت ایشان، شأن فوق العاده حضرت ابوطالب را ثابت کند. بنابراین در پرتو اصل شفاعت، مقام حجت اللّهی حضرت ابوطالب نیز قابل اثبات است.

۱. جوادی آملی، عبدالله، شفاعت؛ جلوه برتر رحمت، ص ۹۳-۱۴۸.

۲. «لو شفّع ابي في كلّ مذنب على وجه الأرض لشقّعه الله تعالى فيهم»، طوسی، محمد بن الحسن، أمالي، ص ۳۰۵.

نتیجه‌گیری

با شناخت دقیق قلمرو معنایی «حجت الهی» و واقعیت‌های تاریخی که در خصوص عدم پراکندگی انبیا در گستره مکانی و زمانی در دست است، وجود افرادی غیر از انبیا و امامان الهی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌یابد تا به صورت کلی سیر حضور حجت‌های الهی با هدف حفظ بینات دینی در پهنه تاریخ متوقف نگردد. بازشناسی همه ویژگی‌های حضرت ابوطالب روشن می‌کند که او قطعاً یکی از حجت‌های بزرگ الهی بوده است؛ چراکه امام علی علیه السلام درباره حجت‌های الهی می‌فرماید: برخی از آنان خائفاً مغموراً، یعنی مخفی و پنهان، بوده‌اند؛ زیرا در صورت فقدان آنان، دلایل خداوند از میان می‌رفت: «لثلا تبطل حجج الله و بیناته»^۲؛ و با وجود آنان، بینات پروردگار از خطر نابودی مصون می‌ماند: «یحفظ الله بهم حججه و بیناته»^۳. بر بنیاد چنین اصلی که از آن سخن رفت، با دو نوع ادله جلی و خفی یا مطابقی و التزامی اصل حجت الهی بودن حضرت ابوطالب ثابت می‌شود. در ادله جلی چنین معنایی با بیان لفظ حجت الهی بودن حضرت ابوطالب افاده شده است و در ادله خفی یا التزامی در پرتو بیان مقام خاص معنوی حضرت ابوطالب، مقام حجت‌اللهمی بودن ایشان را به دست می‌دهد که البته در ادله خفی برخی از شواهد به صورت انضمامی و با قرار گرفتن در کنار سایر شواهد و برخی نیز به صورت مستقل بر حقیقت مقام حجت‌اللهمی حضرت ابوطالب دلالت دارند. بنابراین ارتباط با عالم غیب، خبر از غیب، وصی بودن حضرت عبدالمطلب، تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله و حفاظت از او، همه از دلایلی است که ثابت می‌کند حضرت ابوطالب حجتی از حجت‌های الهی یا از ابدال بوده است تا هم راه و مسیر و شریعت انبیای پیشین بماند و هم زمینه لازم را برای ظهور آخرین پیامبر الهی صلی الله علیه و آله آماده سازد.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۱۴۷.

۲. همان.

۳. همان.

کتابها

- قرآن کریم.
 نهج البلاغه.
 ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۷ق.
 ابن حجر، احمد بن علي، الاصابة في تمييز الصحابة، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۵ق.
 ابن حنبل، احمد، مسند، الرساله، بيروت، ۱۴۱۶ق.
 ابن سعد، محمد، طبقات الكبرى، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۲ق.
 ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، مناقب آل أبي طالب، علامه، قم، ۱۳۷۹.
 ابن العمراني، محمد بن علي، الإنباء في تاريخ الخلفاء، دار الآفاق العربيه، قاهره، ۱۴۲۱ق.
 ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار الفكر، بيروت، ۱۴۱۴ق.
 ابن هشام، عبد الملك، السيرة النبوية، دار المعرفة، بيروت، بي تا.
 برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الكتب الاسلاميه، قم، ۱۳۷۱.
 بيهقي، ابوبكر، دلائل النبوة، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۵ق.
 جوادى آملی، عبدالله، شفاعت جلوه برتر رحمت، اسراء، قم، ۱۳۹۴.
 —، سيره پیامبران، اسراء، قم، ۱۳۷۹.
 راغب اصفهانی، حسين بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، دار الشاميه، بيروت، ۱۴۱۲ق.
 زركلى، خيرالدين، الأعلام، دار العلم، بيروت، ۱۹۸۹.
 سبحانى، جعفر، منشور جاويد، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، ۱۳۸۳.
 سيد بن طاووس، على بن موسى، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، خيام، قم، ۱۴۰۰.
 شبر، سيد عبدالله، حق اليقين في معرفة أصول الدين، انوار الهدى، قم، ۱۴۲۴ق.
 صالحى شامى، محمد بن يوسف، سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۴ق.
 صدوق، محمد بن علي، إعتقادات الإمامية، كنگره شيخ مفيد، قم، ۱۴۱۴ق.
 —، خصال، جامعه مدرسين، قم، ۱۳۶۲.
 —، عيون أخبار الرضا، جهان، تهران، ۱۳۷۸.
 —، معاني الأخبار، دفتر انتشارات اسلامي، قم، ۱۴۰۳.

- ، علل الشرائع، کتابفروشی داوودی، قم، ۱۳۸۵.
- ، کمال الدین و تمام النعمة، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵.
- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۴.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم والملوک، دار التراث، بیروت، ۱۳۸۷.
- طوسی، محمد بن حسن، آمالی، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ق.
- فرح پور، حامد، «ابوطالب؛ برگزیده‌های ناشناخته»، سفینه، شماره ۴۹، ۱۳۹۴.
- قمی، علی بن بابویه، الامامة والتبصرة من الحيرة، مدرسه الامام المهدي ۷، قم، ۱۴۰۴ق.
- کشی، محمد بن عمر، رجال، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۴۸.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالحديث، قم، ۱۴۲۹ق.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- ، حق الیقین، اسلامیه، قم، بی تا.
- مسعودی، علی بن الحسین، اثبات الوصیة، انصاریان، قم، ۱۳۸۴.
- مصباح یزدی، محمد تقی، به سوی خودسازی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۴.
- مفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
- ، ایمان ابي طالب، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام، امام علی بن ابي طالب ۷، قم، ۱۳۹۰.
- موسوی، فخار بن معد، ایمان ابي طالب، دار سید الشهداء ۷، قم، ۱۴۱۰ق.
- یعقوبی، محمد بن ابي یعقوب، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، بی تا.